

مایل نبود کار و عمل نفت تصفیه شود، حالا چه نظری داشت با خداست (برده اول تمام شد).

(برده دوم)

مدتی از این قضایا گذشت، اتفاقات را جراید و تاریخ نویسا ثبت کرده اند. فصل بهار است، گرمسیر رفته به اتفاق محمد حسینخان مراجعت می نمایم، بین راه رفتیم به کوه (مله فهله) شکار، عصر آمدیم به (جایدشت) منزل محمد حسینخان جوایای اخبار شدم. آقای سرهنگ نقدی پدر خانم محمد حسینخان آهسته حرفی به محمد حسین خان گفت. من دیدم رنگ محمد حسین خان سفید شد، گفتم: چه خبر است؟ آهسته جواب داد: ظهري رادیو اطلاع داد سبهد رزم آرا نخست وزیر را کشتند. من گفتم خدا رحمت کند. مدتی به فکر فرو رفتم که وضع دنیا چه قسم است. چند روزی گذشت گفتند آقای علاء نخست وزیر شد. بعد طولی نکشید خبر آمد که دکتر محمد مصدق نخست وزیر شد. من زیاد نگران شده تلگراف کردم عقیده من این است که وکیل باشید و در مجلس بهتر می توانید خدمت کنید. بعد هم تلگرافی کردم حالا که قبول کرده اید همه نوع حاضر [به] پشتیبانی هستم. در این وقت مسافرتی به طرف (شاپور) کازرون کردم برای عروسی پسر الیاس خان کشکولی، دیدم ولی خان کیانی بکش و عده ای از رؤساء ممسنی آمدند. ولی خان یواش اظهار کرد حسینقلی خان رستم می گوید: ما همه نوع حاضر [به] خدمتیم، و انگلیسیها هم حاضرند [و می گویند] هر قدر پول و تفنگ می خواهید می دهیم [که] بر علیه دکتر مصدق قیام کنید. جواب تندی و سختی دادم. رفتم شیراز دیدم هر کس همین فکر را می نماید. فوراً رفتم طهران دیدم آنجا هم همین قسم شایع است که انگلیسیها به قشقانی ها پول داده اند یا تحریک کرده اند و ایل قشقانی بر علیه دولت مصدق قیام می کند. بدون معطلی در سنا نطقی کردم که همه مردم پشتیبان مصدق هستند^{۱۲۴}، مخصوصاً قشقانی ها، حتی پیرزهای ایلات و دهات او را می پرستند، مع هذا روزنامه های خارجی مخصوصاً روزنامه های فرانسه زیاد قلمفرسائی کردند که ایلات جنوب بر ضد دولت هستند. چند مدتی گذشت دیدم چاره نیست، رفتم رسماً به دولت نوشتم که املاک بیلاقی من در اختیار دولت است که به مصرف برساند و خرج راه مملکت کند. دیگر بعد از شهرت این نامه، روزنامه ها دست برداشتند. در این

گیرودار نمایندگان انگلیس و آمریکا به ایران آمدند. یک روز سرلشکر زاهدی آمد به من گفت: قشقانی وقت است که پیش بفتی و این کار را تمام کنی. رفتم خدمت دکتر مصدق، فرمود: قشقانی با انگلیسیها تماس بگیر بلکه کاری بکنی. عرض کردم: می ترسم این آمد و شدها عاقبتش برای من بدنامی باشد. فرمود: مطمئن باش کاری که من دخالت کنم و بگویم، بدنامی ندارد. من هم رفتم به فکر اینکه وسیله پیدا کنم. اتفاقاً عصری بود، دیدم کابرتی آورده اند، تا (کلنل دن) آتشه نظامی انگلیس نوشته و خواهش کرده است که به اتفاق ملک منصورخان برادرم دو شب دیگر برویم به قلهک به منزلش برای شام. من زیاد خوشحال شدم که بدون زحمت وسایل فراهم شد. روز موعود رفتم تا آقای (کلنل دن) صاحب خانه و آقای (شپرد^{۱۲۶}) سفیرکبیر و آقای میدلتن و یک نفر از آقایان که برای مذاکره کار نفت استوکس آمده است و یک نفر کلنل دیگری که اولین دفعه است که با لباس شخصی به ایران آمده است می باشد. اول [روی] پرده سینما شکار نشان دادند و مذاکرات متفرقه از قبیل اینکه سال قبل خود من از طرف آقای دکتر مصدق با آقای سفیرکبیر در حضور مستر پیمن صحبت کردم و آقای دکتر مصدق قول دادند که انگلیسیها فعلاً پنجاه ملیون پوند بدهند و از عواید خالص نفت صدی سی و سه و نیم بدهند و آن مالیاتها که قبلاً می گرفته اند چشم پوشی کنند. مصدق و ملیون ایران حاضرند قرارداد داری را قبول کنند به این قسم که دوازده سال دیگر انگلیسیها در نفت باشند و در آن موقع آقای سفیر کبیر جواب دادند: ما یک شاهی زیاد نمی کنیم و قرارداد ۱۹۳۳ هم به قوت خودش باقی است. و مخصوصاً به ایشان تذکر دادم موقعی که هژیر روی کار آمد آیت الله کاشانی اظهار داشت خواهم کشت و بعد از چندی هژیر کشته شد، بعد موقعی که سپهد رزم آرا نخست وزیر می خواست بشود آقای کاشانی وسیله خود من پیغامی داد که اگر رئیس ستاد باشی همه نوع کمک می کنیم ولی اگر خواستی نخست وزیر بشوی به جدم خواهم کشت و دیدید که آن بیچاره هم کشته شد. حالا وضع ایران تغییر پیدا کرده است و شما به صد [ی] پنجاه راضی شده اید دولت ایران قبول نمی کند و دولت ایران حاضر است کارگراها و مهندسین شما روی کارخانه های نفت ایران کار کنند، شما قبول کنید. سفیر از این حرف من برآشفت و گفت یعنی شما می گوئید مهندسین انگلیسی زبردست ایرانی ها کار کنند^{۱۲۷}؟ من با خونسردی گفتم: آقای سفیرکبیر آیا شما

۱۲۷. اصل - کند.

۱۲۵. اصل - انگلیسیها.

۱۲۶. اصل - شهرد - فرانسیس شپرد سفیر انگلیس در ایران.

می گویند چندین میلیون ملت ایران زیر دست چند نفر مهندس انگلیسی باشند^{۱۲۸}، عیب نیست، ولی چند کارگر انگلیسی زیر دست دولت ایران کار کند و مثل قانون دنیائی حقوق بگیرند عیب است؟ سفیر خودش را جمع کرد و گفت: نه من چنین چیزی نمی گویم ولی مهندسین حاضر نمی شوند. گفتم یک روز حاضر می شوند که دولت و ملت ایران قبول نکنند. خلاصه هر چه فوت کاسه گری^{۱۲۹} بلد بودم به راه انداختم آقایان حاضر نشدند. سفیر برگشت گفت: آقای قشقائی دو روز دیگر مجلس است، خواهید فهمید که دوستان ما در مجلس چه زلی را بازی می کند. گفتم: بدبختی و عیب کار اینجاست که آقای جمال امامی نماینده مجلس و آقای خواجه نوری سناتور به شما هزار وعده می دهند شما هم باور می کنید، پیشنهادی که می شود قبول نمی کنید، روز عمل، آنها نمی توانند کاری کنند، آن وقت شما می خواهید پیشنهاد اولی را قبول کنید آن وقت دیگر ملت زیر بار نمی رود. گفت. وعده^{۱۳۰} ما پس فردا در مجلس. جواب دادم: به همین نشانه که پس فردا از نود و سه وکیل، نود و یک نفر رأی به مصدق می دهند^{۱۳۱} و پشیمانی سودی ندارد. حرف در این جا تمام شد. سفیر سؤال کرد: یک مطلبی می پرسم، حقیقت را بگویند. جواب دادم: من همیشه حقیقت را گفته ام. پرسید: علت اینکه ایرانی ها با ما بد هستند چه هست؟ جواب دادم: کاری بگذشته یکصد و پنج ساله ندارم که چه کرده اید، یک سال قبل روزنامه ها نوشتند که وزیر خارجه انگلستان در مجلس عوام گفته است: «باید ایرانی را مثل سگ گرسنه نگهداشت و عرب را سیر نگاهداشت» آیا با این تفصیل هر ایرانی که با شما دوست شود حقیقتاً از سگ کمتر نیست و بی شرف ترین آدم دنیا نیست؟ سفیر جواب داد: آقای قشقائی من به شما قول شرف می دهم این حرف را دشمن های ما ساختند و از آن گذشته وزیر خارجه کابینه کارگری چنین حرفی نمی تواند بزند. گفتم: قول شما را قبول دارم، ولی وقتی دروغ بود چرا وزارت خارجه شما یا لاقول جراید مهم شما تکذیب نکردند؟! اظهار داشت: کاملاً این حرف صحیح است و من جواب ندادم. بعد که خواستیم برویم آن کلنل که تازه آمده بود پیش آمد و دستی داد و اظهار کرد: من اولین دفعه است که به ایران می آیم ولی شنیده بودم ایرانی ها خیلی متعلق هستند، امشب صحبت های شما به قدری آزادانه بود که من در خود لندن هم نشنیده بودم. گرچه مأموریت داشتم شما را ملاقات کنم ولی

۱۲۸. اصل - نشانه.

۱۲۹. اصل - باشد.

۱۳۰. اصل - نکرد.

۱۳۱. اصل - کوزه گری.

حالا افتخار می‌کنم به دوستی شما. جواب دادم: من از همه ایرانی‌ها ترسو تر هستم، چون ثروت و مکتب و فامیل زیادی دارم و محافظه‌کارم ولی آنهایی که شنیده‌اید یک عده معینی هستند که برای حفظ مقام و وکالت و وزارت خودشان به شما انگلیسیها تعلق می‌گویند. با سفر هم بعد از خداحافظی قرارمان شد برای دو روز دیگر. اتفاقاً دو روز دیگر مجلس تشکیل شد و از نود [و] دو نفر، نود نفر به مصدق رأی داد [ند] و دو رأی سفید. روز سوم در سفارت هندوستان جشن بود، من آنجا بودم آقای سفیر کبیر انگلیس آمد. موقعی که با هم دست می‌دادیم آهسته گفت: حق با شما بوده است. گفتم: متأسفانه دیگر آن تقاضای سه شب قبل قبول نمی‌شود و همان شد که دیگر مهندسین انگلیسی را هم بعد بیرون کردند.

(برده سوم)

مدتی از این جریان گذشت، روز بروز وضع انگلیس‌ها خراب‌تر می‌شود. کار بجائی رسید که خلع‌ید شروع شد و آقای مکی و عده‌ای، مأمور بیرون کردن انگلیسیها شدند و آنها را از ایران بیرون کردند. وضع مصدق روز بروز بهتر می‌شود و فتوحی عظیم‌تر نصیبش می‌شود و ملت هم جداً پشت سرش هست. آمریکائی‌ها هر چه وساطت کرده و می‌کنند به خرج مصدق نمی‌رود. یک دل و یک جهت می‌خواهد بدون کمک خارجی ایران را بزرگ و بزرگتر کند. آمریکائی‌ها به من و امثال من متوسل می‌شوند. ما هم هر چه سعی می‌کنیم بلکه کمکی از آمریکائی‌ها بگیریم نمی‌شود، آنها هم حاضر نمی‌شوند. مصدق با دو مسافرت به آمریکا و لاهه ثابت کرد که حق با ایران است. در این گیرودار تلگرافی از آمریکا آمد که عبدالله پسر من که مشغول تحصیل طب است مسموم شده، با اجازه از دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی (بدون اینکه خواستی داشته باشم و چیزی بفهمم) برای آمریکا حرکت کردم، تا الحمدلله پس از هفت روز معالجه خوب شده است. از وضع ایران هم خیالم بسیار راحت بود، چون فراکسیون نهضت ملی، آیت‌الله کاشانی، دکتر مصدق و مردم همه باهم خوبند. یک عده مزدوران خارجی هم قدرت نفس کشیدن نداشتند. تا آنکه کم کم آمریکائی‌ها زیاد ناراضی شدند. من به آنها در آمریکا گفتم: شما اشتباهی را [که] یکصد و پنجاه سال انگلیسی‌ها در ایران کردند نکنید. با مردم کار کنید، ایران را نمونه (چین) نکنید که برای خاطر یک نفر (چانگ کای شک) ۱۳۲ چهارصد میلیون نفوس چین را انداختید به دامن کمونیسم، یک

روز ملتفت می شوید که فایده ندارد، دیدم چاره نمی شود. یک روز نشسته بودم (در کالیفرنیا) دیدم تلفن صدا کرد تا آقای حاج محمد نمازی از واشنگتن تلفن می کند که خبر داری؟ جواب دادم: نه، گفت: قوام السلطنه نخست وزیر شد و فراکسیون نهضت ملی مخالفت کرد و مردم هم مخالف هستند. فردای آن روز خبر آمد که مردم بیرون آمده اند و جنگ درگیر است. من زیاد ناراحت شدم چون مناسبات ما با قوام السلطنه خوب بود، و زیاد ترسیدم^{۱۳۳} برادرهای من [که] در مجلس هستند، با قوام السلطنه سازش کنند. فردا نمازی تلفن کرد که گویا قشقانی ها از آباده پشتیبانی خودشان را نسبت به مصدق گفته اند، قدری راحت شدم. گرچه روز اول خودم به مصدق و کاشانی تلگراف کردم که همه نوع حاضرم، هر اقدامی لازم است [بگوئید] تا بکنم. طولی نکشید که شهرت قیام سی ام تیر بلند شد که ملت پیروز شد و قوام السلطنه استعفا داد و فرار کرد و مصدق السلطنه نخست وزیر شد. البته از این خبر زیاد خوشحال شدم. چندی بعد برای ایران حرکت کردم. وقتی وارد بیروت شدم، تا آیت الله کاشانی هم که برای زیارت عتبات مشرف شده بود و بعد به شام رفته بود حالا می خواهد برای ایران پرواز کند، به اتفاق هم در طیاره (اس، آ، اس) حرکت کردیم. آقای نصرالله انتظام و خلیل اسفندیاری بختیاری پدر زن شاه هم که از (رم) با هم بودیم. در راه زیاد صحبت شد من حس کردم تا کاشانی مثل اینکه در باطن از مصدق دلنگ است. زیاد نصیحت کردم و التماس کردم. قسم خورد که به هیچوجه دلنگ نیستم (بی سواد). (تکیه کلام آقای کاشانی (بی سواد) است). رفتیم وارد فرودگاه شدیم تا استقبال عجیبی شده است^{۱۳۴}، غوغائی است، از طرف شاه داخل طیاره دست گلی آوردند و تبریکی گفتند که آیت الله با خونسردی تلقی کرد. موقع پائین آمدن، ما هم از گوشه رفتیم به منزل. کم کم معلوم شد تا دلنگی کاشانی با مصدق زیاد است. یک روز رفتیم پهلوی کاشانی، تا عده زیادی حضور دارند^{۱۳۵} من جمله آقای علی هیئت سناتور و پورسرتیپ وکیل مجلس. در آنجا به آیت الله حمله کردم و گفتم: غرور و خودپسندی شما دو نفر پدر ملت ایران را در می آورد، امروز شاخ توی جیب تان می گذارند از هم که دلخور شدید و تنها ماندید، یکی بعد از دیگری پدرتان را در می آورند. بلند شده از مجلس آمدم و حتی گفتم: من سناتور شاه هستم، تاروژی که سناتور هستم به شخص شاه خیانت نمی کنم. و این جمله به آقا هم برخورد. مدتی گذشت، در

۱۳۳. اصل - ترسیدم که.

۱۳۵. اصل - است.

۱۳۴. اصل - آمده اند.

فارس بودم تا اوایل اسفند سی و یک رفتم به طهران تا اوضاع خراب است. دلتنگی شدید بین کاشانی و مصدق از یک طرف، مکی و دکتر بقائی از طرف دیگر، حائری زاده که اصولاً مخالف الدوله است! یک هفته مرتب رابط بین مصدق و کاشانی بودم. دولجوج، دوخودخواه، هر چه می کشم چاره نمی شود. آقای مصدق می فرمایند: «من نخست وزیر و مسئول، آقای کاشانی هر روز می خواهند ده نفر دزد را تحمیل کنند، آقازاده هایشان روزی دویست توصیه می نویسند، آیا من فردا جواب مردم را چه بدهم؟!»، کاشانی هم می گوید: «سرتیپ دفتری که من را در دوره رزم آرا کتک زد و گریخت و فرستاد به قلعه فلک الافلاک و چه کارها کرد، چرا رئیس گارد گمرک می شود؟! سرتیپ افشار طوس که در دوره رضاشاه مرتکب آن همه جنایات شد و مردم را کشت، رئیس نظمیّه شده است». خلاصه هر چه سعی کردم نشد، در یک، دو جلسه هم مهندس رضوی نایب رئیس مجلس بود فایده نکرد. تا آخر به آقای کاشانی عرض کردم: این رویه که پیش گرفته اید خیلی زود می بینم که شما جانشین شیخ فضل الله نوری می شوید و مصدق هم [اگر] کوچکترین اشتباهی کند، جزء یکی از^{۱۳۶} مرحمت شما زیاد، ما رفتیم. بعد از آن هم دو مرتبه تلفن کردند، عذر خواستم. تا روز نهم اسفند شد و آن قضایای رفتن شاه که دنباله اش مردم ازدحامی کردند و شاه را نگذاشتند، که کدورت بین شاه و مصدق زیاد شد، که مصدق قبلاً اختیارات یک ساله را گرفته بود که بیشتر روی این اصل کاشانی و مکی دلتنگ شدند تا کار رسید به بیست و هشت مرداد^{۱۳۷} که آمریکائی ها کودتا کردند و شاه [را] که دوروز قبل فراراً به (رُم) رفته بود برگرداندند و مصدق را حبس کردند و زاهدی را نخست وزیر نمودند. خلاصه آیت الله کاشانی کلیّه آن قدرت و نفوذ را از دست داد و متفور المله شده فعلاً پناهگاهش اسم و کالت مجلس شورای ملی و مصونیت ایشان است.

دوشنبه هجدهم آبان: طبق خبر رادیویی ایران و خبرگزاریهای خارجی، از دیروز محاکمه دکتر محمد مصدق در دادگاه نظامی طهران شروع گردید و دکتر مصدق نسبت به محاکمه خود اعتراض نموده گفت من حاضر نیستم در این محکمه محاکمه شوم. و رادیو لندن قضیه را چنین بیان نمود: «امروز دومین جلسه محاکمه مصدق در تهران آغاز شد و مصدق بار دیگر اعتراض کرد و گفت: این محکمه صلاحیت محاکمه مرا ندارد. با

۱۳۶. یک کلمه خوانده نشد.

۱۳۷. اصل - بیست و شش مرداد.

رئیس دادگاه سخت برآشفت و گفت اولاً در دادگاهی که هیئت داوری آن شخص بی‌سوادی باشد حاضر به محاکمه نمی‌شوم و ثانیاً چون من در زمان زمامداریم انگلیسها را در هر مرحله شکست داده‌ام، حالا نباید در این محکمه که مال مملکت خودم است محاکمه و محکوم شوم. وی گفت حتی اگر اعلیحضرت شاه هم مرا ببخشد قبول نخواهم کرد، چون بخشش برای گناهکاران است. او اضافه کرد در این دادگاه حاضر نمی‌شوم اگر سر از تنم جدا کنند. جلسه بعد موکول به فردا شد». رادیو لندن بعد گفت: اعلیحضرت ابن سعود پادشاه عربستان سعودی امروز از دنیا درگذشت. من هم از دیشب با حال تب بسر برده و امروز نقاقت همچنان ادامه داشت. آمدم (مانینگ) تمام روز را در بستر گذراندم. رادیو پاکستان نیز اعتراض مصدق را بیان نموده گفت که مصدق گفته است دولت وکلای مدافع مرا بازور تحمیل کرده و من آنان را قبول ندارم. هر گونه بخششی را از طرف شاهنشاه رد خواهم کرد و اگر هم آزاد شوم در اولین فرصت انتحار خواهم کرد.

سه‌شنبه نوزدهم آبان: امروز مجدداً محاکمه دکتر مصدق شروع شد. مصدق اعتراض کرده خواست از جلسه خارج شود، مانع خروجش شدند و بیاناتی هم ایراد کرده از شاه فقید و شاه فعلی خیلی تعریف کرد و گفت: «در زمان پادشاهان قبل از رضاشاه دست انگلیسها در ایران دخالت داشت ولی در زمان رضاشاه و شاه کنونی هیچگونه دخالتی نداشته‌اند، اعلیحضرت محمد رضاشاه جوان بسیار خوبی است و خدا عمر فراوان باو دهد» (۱۳۸).

کسالت من قدری بهتر ولی در بستر هستم. آقایان صفدرخان و شاپورخان و محمد

۱۳۸. خوشبختانه این کتاب زمانی به چاپ سربرده می‌شود که خیلی از حقایق روشن شده. معلوم نیست نویسنده محترم، این گفته‌ها را از چه کسی شنیده و نقل نموده. در سه سال گذشته (۱۳۶۳ تا ۱۳۶۵) چهار جلد کتاب که سه جلد آن به ترتیب مصدق در محکمه نظامی کتاب اول و دوم و دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی به کوشش جلیل بزرگمهر که دو کتاب اول توسط نشر تاریخ ایران و کتاب سوم به وسیله شرکت انتشار نشر یافته و کتاب چهارم خاطرات و تألمات مصدق به قلم خود دکتر مصدق که توسط انتشارات علمی چاپ گردیده، پرده از روی خیلی از اسرار برداشته است. دکتر مصدق صریحاً در مورد رضاشاه گفته بود که: شاه فقید را انگلیسها در ایران شاه کردند و در مورد محمدرضا پهلوی نیز جمله‌ای شبیه جمله بالا را دارد که تعظیم می‌کنم به مجسمه محمدرضا شاه پهلوی، که فرمان عزل مرا داد و انگلیسها را آورد. حال چگونه می‌توان این نقل قول را حلاجی کرد؟ برای آگاهی بیشتر به کتب مورد اشاره (تمامی صفحات) مراجعه کنید.

حسنخان از خوانین گره^{۱۳۹} و آقایان زریرخان فارسیدان و جهانگیرخان دره شوری آمدند. بقیه محاکمه مصدق موکول به بعد شد. مصدق مخصوصاً در محکمه به وکیل مدافع شود (سرهنگ بزرگمهر) حمله نموده حرفهای زننده باو زده^{۱۴۰} و گفت که اجازه به او بدهند شخصاً از خود دفاع کند.

چهارشنبه بیستم آبان: کسانتم بهتر است. محاکمه مصدق بار دیگر شروع گردید، در محکمه اظهار داشت که این دادگاه صلاحیت محاکمه مرا ندارد چون به موجب اختیاراتی که مجلس شورای ملی به من داده بود و محکمه های خصوصی و کوچک را منحل نمودم و در چهارده سال قبل هم از مجلس قانونی گذارنده اند که باید اتهام نامه را پادشاه و رئیس پادگان طهران امضاء کنند. اتهام نامه مرا شاه امضاء نکرده، رئیس پادگان طهران هم امضاء نکرده است. من هم گناهی جز خدمت به وطن و خارج کردن اجانب نداشته و ندارم. در مصر خانواده سلطنتی سابق را بازداشت کردند. بقیه محاکمه مصدق به بعد موکول گردید.

پنجشنبه بیست و یکم آبان: از دو صبح حرکت برای (نوجین) [کرده]، من ناهار را در خانه آقای ملک منصورخان صرف [نمودم]. عصر به اتفاق ملک منصورخان در (نوجین) به منزل آمدم. مطابق خبر رادیوها امروز در تهران دکاکین بسته و مردم در خیابانها تجمع نموده به نفع دکتر مصدق تظاهرات^{۱۴۱} می نمودند. عده ای [از] دانش آموزان هم جزء تظاهرکنندگان بوده فریاد می زدند: (مصدق نخست وزیر قانونی است، ما آزادی او را می خواهیم) از طرف سربازان تیراندازی و چند نفر مجروح گردید [ند]. مصدق هم در محکمه اظهار داشت من تقاضای بخشش از شاه نخواهم کرد، زیرا مرتکب خیانتی به مملکت نشده ام.

جمعه بیست و دوم آبان: با اتومبیل از (نوجین) حرکت [کرده] در (وادشت) نهار

۱۳۹. در ابتدای صفحه ۳۴۱ دست نوشته چنین آمده. محاکمه دکتر مصدق.

۱۴۰. اصل - زدند. دکتر مصدق در جلسه سوم دادگاه که در تاریخ ۳۲/۸/۱۹ تشکیل شد، وکیل تسخیری خود سرهنگ جلیل بزرگمهر را قبول نداشت و می گفت جایی که آب وجود دارد نیم باطل است. من خودم دفاع می کنم و نیازی به وکیل ندارم. دکتر مصدق در اعتراض به سرهنگ بزرگمهر به او گفت، پدرسوخه باشی اگر حرف بزنی. سرهنگ جلیل بزرگمهر پیرامون این گفته مرحوم دکتر مصدق توضیح کافی و میسوطی داده است. برای آگاهی بیشتر از این جریان مراجعه کنید به، مصدق در محکمه نظامی - جلد اول از کتاب اول صفحات ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۵۳ و ۱۵۴. مصدق بعدها از بزرگمهر عنبرخواهی نمود. ۱۴۱. اصل - تظاهر.

را مهمان آقای صفدرخان بودیم. عصر آقایان زیادخان و زریرخان و جهانگیرخان و ابراهیم خان و مرتضی خان و چنگیزخان آمدند. آقای احمدخان هم از شیراز آمدند.

شنبه بیست و سوم آبان: ناهار را مهمان آقای غلامحسین خان کهندل پور [بودیم]. بطوریکه رادیوهای پاکستان، لندن، دهلی اظهار داشتند: در تهران بازاریها بر له مصدق تظاهراتی انجام [داده] و دکانین را بسته بودند. به همین لحاظ از طرف دولت اعلام شد با این وضع دستور داده می شود که بازار را خراب کنند و از همه التزام گرفته اند که دیگر به نفع دکتر مصدق عملی انجام ندهند و کسب خود را تعطیل نکنند.

یکشنبه بیست و چهارم آبان: با آقایان کلانتران مذاکرات زیادی راجع به چگونگی اوضاع به عمل آمد. تلگرافی به محمد حسینخان (اخوی) که در فیروزآباد هستند نمودم که فوراً بیاید تا تصمیم لازم اتخاذ گردد. ناهار مهمان آقای مرتضی خان بودیم. طبق خبرهای رادیویی، دادگاه نظامی تهران امروز از محاکمه مصدق تعطیل، که بینه آیا دادگاه صلاحیت محاکمه ایشان را دارد یا خیر؟ رادیو پاکستان و سایر رادیوها اظهار داشتند^{۱۴۲} دادگاه نظامی صلاحیت خود را اعلام داشته است. شب هم آقای الیاس خان کشکولی که در فیروزآباد نزد خسروخان بودند آمدند.

دوشنبه بیست و پنجم آبان: صبح حمامی رفتم. دکتر مصدق در محاکمه خود روز اول به صلاحیت آقای سرتیپ آرموده دادستان، اعتراض کرد و گفت: دادستان کل ارتش باید در عمارت خصوصی دادستانی انجام وظیفه کند و از این گذشته چون آقای سرتیپ آرموده عضو وزارت دفاع ملی و مرنوس من بوده است حق ندارد من را محاکمه نماید و ضمناً کاغذی [را] که چندی قبل در زمان نخست وزیری پیش، سرتیپ آرموده به او نوشته بود از کیفش در آورده و قرائت کرد. کاغذ به خط خود سرتیپ آرموده بود. این کاغذ مال چند ماه قبل بود که دکتر مصدق سرتیپ آرموده را نامزد دادستانی دادگاه قضایی شیراز کرده بود. نوشته بود من اطلاع قضائی ندارم. مصدق هم اعتراضش همین بود که کسیکه اطلاع قضائی نداشته باشد نمی تواند مرا محاکمه^{۱۴۳} نماید چیزی که باعث حیرت

۱۴۲. اصل - داشت.

۱۴۳. ماجرای جالبی که در جلسه اول دادگاه بعد از صلاحیت که در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۳۲ بین مرحوم دکتر مصدق و دادستان حسین آرموده رخ داد چنین است. در زمان زمامداری دکتر مصدق عده ای به ساختمان اصل چهار [اصل چهار تروم] در شیراز حمله و ساختمان را غارت نمودند. دکتر مصدق به حسین آرموده دستور داد که برای رسیدگی وقایع شیراز به آنجا برود. آرموده در جواب دکتر مصدق کتبا

گردیده این است که مردم می‌گفتند کلیه اثاثیه و اوراق مصدق در روز ۲۸ مرداد تمام سوخته یا به غارت رفته. این کاغذ از کجا بدست مصدق رسیده؟

سه‌شنبه بیست و شش آبان: این چند روز سران قشقایی مشغول تبادل افکار هستند، در عین حال (مثل معروف: هم خدا را می‌خواهند هم خرما را می‌خواهند) اولاً بی‌اندازه مایل هستند نامشان در صفحات تاریخ به نیک‌نامی و وطن‌خواهی برده شود و ملی باشند، از طرف دیگر می‌خواهند کارها به صلح و اصلاح تمام شود و حتی اگر بشود خودشان به عنوان ریش سفید قوم با دولت وارد مذاکره شده و راه صلح پیش کشند که هم به دولتی‌ها منتی گذاشته و بگویند این کار را ما کردیم و اگر ما نبودیم چنین نمی‌شد و چنان می‌شد و یک جانی برای آتیه خودشان هم باز کرده باشند و از طرفی هم حقیقتاً خدمتی به جامعه قشقایی کرده باشند که قسمی بشود مردم دچار جنگ و زد و خورد و زحمت نشوند، از طرف دیگر احمدخان کشکولی و حسینخان و زریرخان فارسیمدان و جهانگیرخان دره‌شوری مخالف این عقیده هستند و می‌گویند دولتی‌ها فریب می‌دهند و مثل همیشه ما را با وعده و نوید نزدیک کرده آنوقت دمار از روزگارمان می‌کشند (من هم عقیده دوم رایقین دارم) صحیح است. معه‌ذا چنین صلاح دیدند و البته موکول به مشورت‌های بعدی هم شد که فعلاً چون ایل متفرق است و جمع‌آوری عده کار مشکلی است، با دولت مذاکراتی کنیم و حتی اگر لازم شود یک نفرمان هم که همه تصویب کنند برود^{۱۱۴} طهران برای آرامش، بعد برای روشن شدن اوضاع طهران و اطلاع پیدا کردن از رفقای ملیون و بعد هر چه مقتضی و سیاست ایلی ایجاد کرد اقدام نمایم. الیاس‌خان کشکولی که از فیروزآباد آمد اظهار داشت همین عقیده راهم محمدحسینخان و خسروخان داشتند. بعد که با من و ابراهیم‌خان نمدی هم که مشورت کردند^{۱۱۵} همین قسم قرار شد و بنا هست روز جمعه محمدحسینخان و خسروخان هم بیایند که مشورت

چنین نوشت، مرا از این کار معاف کنید. من فاقد هرگونه تحصیلات و سوابق قضایی هستم و یکی از معایب و مفاسد اصلی سازمان قضایی ارتش آن است که افسران بی‌اطلاع در امور قضایی را در کارهای قضایی می‌گمارند [به نقل از، مصدق در محکمه نظامی - کتاب اول - جلد اول - به کوشش جلیل بزرگمهر - ص ۸۸ و ۹۷] اعتراض دکتر مصدق این بود که فردی که خود کتباً نوشته که اطلاعی از امور قضایی ندارد، چگونه دادستان ارتش شده و مرا محاکمه می‌کنند؟

۱۱۴. اصل - برویم.

۱۱۵. اصل - کردیم.

عمومی شود. عقیده امیر تیمورخان شش بلوکی هم این است که فعلاً باید سازش کرد تا فصل بهار که ایل جمع شود. آن وقت هر نوع مقتضی شد اقدام شود. دیشب رادیو اطلاع داد که معاون ریاست جمهوری آمریکا چند روز دیگر می آید و میهمان اعلیحضرت پادشاه ایران است و نایب رئیس در نطقی اظهار امیدواری کرده است که در این مسافرت بتواند کارهایی بکند که به نفع ایران تمام شود. بعد از ظهر همه اجازه گرفته رفتند به منزلشان که ظهر جمعه برگردند به همین نقطه. رادیو هم اطلاع داد محکمه نظامی، خودش برای خودش صلاحیت محکمه را تصویب کرده که مصدق باید محاکمه شود.

چهارشنبه بیست و هفتم آبان: از هیچ جا خبر نیامد. رادیو هم خبری نداشت.

پنجشنبه بیست و هشتم آبان: خبر تازه ای نیست. طبق خبر رادیویی، امروز در محاکمه مصدق دادستان گفت: اگر مصدق دست از شکایت غذای خود بردارد، در حبس مجزّد نگاه خواهند داشت. [و هم چنین آزموده به] دکتر مصدق گفته است: آن قدر روزه بگیرد تا بمیرد. و مصدق گفت: قشونی ها من را در حبس خواهند کشت^{۱۱۶}. رئیس دادگاه جواب داد: ارتش شما را حفظ خواهد کرد. دادستان پس از صحبتهای زیاد تقاضای حکم اعدام مصدق را کرد. اینها خبرهایی بود که رادیوهای خارجی پخش کردند. هوا هم ابری است، رعد و برق شروع کرده.

جمعه بیست و نهم آبان: شب از ساعت ده باران شروع به باریدن [کرده] تا

۱۱۶. منظور اعتصاب غذای دکتر مصدق است. حسین آزموده دادستان ارتش در حین محاکمه دکتر مصدق از هیچگونه منت گذاری به سر دکتر مصدق و زدن انواع تهمت‌ها از قبیل - لجوج - یاغی - خودخواه - بی دین - سفاک - ضد سلطنت - عوامفریب (ص ۲۶۲) و فاقد وجدان بشری (ص ۳۲۷) و از همین قبیل، هیچگونه ابایی نداشت. چه او خود معترف بود که دکتر مصدق (متحمل و با استقامت و دارای پشت کار عجیب و غریبی می باشد - ص ۲۶۲) در دهمین جلسه محاکمه که در روز چهارشنبه ۲۷ آبان ۱۳۳۲ تشکیل گردید ضمن آنکه مصدق را شخصی که (ایمان ندارد) معرفی نمود و او را شخصی دانست که زندانی نمی باشد و خطاب به مصدق گفت که انصاف ندارد تا اعتراف کند، که ناراحتی او از کهرولت سنش است نه از زندانی انفرادی ای که دکتر مصدق در آن به سر می برد. و چنانچه اگر دکتر مصدق اعتراضی بکند، طبق مقررات زندان با او رفتار خواهند کرد. دکتر مصدق ضمن تهدید او گفت که اگر چنین کنند دست به اعتصاب غذا خواهد زد تا بمیرد. و متذکر شد که برای جان خودش ارزشی قائل نیست و با تأکید اینکه (والله غذا نمی خورم به خدا قسم نمی خورم تا جان بسپارم. تا بدانند چنین شماری را مأمور کشتن من کرده اند). به نقل از مصدق در محکمه نظامی - کتاب اول - جلد یک - ص ۳۱۸.

ساعت نه صبح ادامه داشت. البته آهسته می بارید، این اولین باران سال است. یک نفر با ماشین به (باچان) فرستادم که از آنجا پیاده یا سواره به فیروزآباد برود. نامه ای به حضرت علیّه مادر و شرحی و هم به خسروخان که در (بایگان) هستند نوشتم. عصر آقایان محمد حسین خان و خسروخان با اتومبیل آمدند. آقایان ابراهیم خان قهرمانی و حبیب الله رضازاده هم همراهشان بودند. معلوم شد تا چهار فرسخی بیشتر باران نیامده، به فیروزآباد که هیچ نیامده است.

شنبه سی ام آبان: در (جده) همه باهم بودیم و مشورت می کردیم که چه کنیم؟ در ضمن منتظر آمدن رؤساء قشقایی ها هستیم، بالاخره نتیجه مذاکره به اینجا ختم شد که شاه و دولت همه در دست و اختیار آمریکائی ها می باشد و هرچه آنها امر کنند دولت فعلی (زاهدی و شاه) کورکورانه اطاعت می نمایند، در این صورت بهتر است که عقیده آمریکائی ها را بفهمیم. خلاصه تماس بگیریم.

یکشنبه اول آذرماه سی و دو: غروب زیادخان و محمد حسن خان و جهانگیرخان و ابراهیم خان دره شوری، الیاس خان کشکولی، زریرخان فارسیدان آمدند. در همان موقع اطلاع دادند که آقای حمزه پور، رئیس دفتر قشقائی در طهران با یک نفر مخبر روزنامه به عنوان صدری می آیند. پس از نیم ساعت آمدند، معلوم شد تا دو نفر مخبر روزنامه آلمانی از آلمان با طیاره آمده اند طهران، فقط برای مصاحبه با من و دیدن قشقائی ها، از طهران هم با اجازه رئیس ستاد حرکت کرده اند. در شیراز به آنها اجازه آمدن داده شده، به طهران تلگراف کرده اند، طهران به سرلشکر گرز فرمانده ناحیه جنوب گفته است بسته به نظر شماست. اوهم صریح گفته: من صلاح نمی دانم. آقای مخبر آلمانی جواب داده است: من تمام دنیا را گشته ام، حتی کره، افغانستان، عربستان، حبشه، چنین چیزی ندیده ام، علت چه هست که ایران این قسم است؟ آقای سرتیپ همت که عجالتاً معاون استانداری و همه کاره قشون است جواب می دهد: اگر شما بروید آنجا خوانین قشقائی به مردم خواهند گفت که: این موزرد، چشم آبی، نماینده مخصوص ملکه انگلستان یا مالکف است و به ما کمک می نماید میدان طیاره بسازیم^{۱۱۷} و مردم را امیدوار می نمایند. به این دلیل صلاح نیست شما بروید. شخص آلمانی زیاد عصبانی می شود. آن وقت صدری مخبر همان روزنامه از من پرسید: منظور آقایان چه هست؟ جواب دادم:

آقایان هنوز فکر می نمایند که پنجاه سال قبل است و ایل قشقائی هم یک ایلی است وحشی، غافل هستند که افراد قشقائی غالباً با سواد هستند و الساعة دوازده هزار نفر محصل آنها در اروپا و آمریکا و شهرهای ایران، در دانشگاه ها و دانشکده ها مشغول تحصیل هستند و غالب افراد ایل دارای رادیو [بوده]، مرتباً از وضع دنیا باخبر هستند. بعد آقایان قشونی ها می دانند ایل قشقائی متمول است که در نظر دارند برای غارت ایل، وسایل جنگ و زد و خورد را راهم کنند، که اولاً، غارت کنند، ثانیاً^{۱۴۸}، به اسم اردو کشی خرج راهی کرده چند میلیونی بدزدند ولی غافل هستند که اولاً، ایل قشقائی چهارصد هزار [نفرند و] خودشان متحد و متفق هستند. ثانیاً، ملت ایران به قشقائی ها کمک می کنند^{۱۴۹} ثالثاً، خود نظامی ها صدی چهل لاقبل با ما همدست هستند و عاقبت این کار برای شاه و دولت خیلی گران تمام می شود. تمام این ها را یادداشت کرد.

دوشنبه دؤم آذر: صبح تمام قشقائی ها مشورت کردند که چه کنیم؟ به اتفاق آراء تصویب کردند در صورتی که اختیار مملکت بدست آمریکائی هاست با آنها مذاکره کنیم بعد وارد مذاکره با دولت ایران شویم چون تاکنون دولت هر وقت قول داده یا قسم خورده است، بعد حتماً بدقولی کرده. کشته و غارت نموده. البته منظور از این مذاکره برای این است که موقعیت خود را حفظ کنیم و با سایر رفقا و ملیون تمام بگیریم. چون ایل قشقائی نمی تواند از ملت خارج باشد و با دولت انگلیس هم سابقه خصومت و دشمنی دارد، باید حیثیت خودش را حفظ نماید. بعد آقایان محمد حسینخان و خسروخان برای فیروزآباد حرکت کردند. حمزه پور را هم فرستادم رفت طهران برای اینکه از اوضاع مطلع شده برگردد.

سه شنبه سوم آذر: اردو برای (پادکان) نزدیک (سریرکان) حرکت کرده بعد از ظهر همگی آمدیم خانه حسین خان زکی پور و شب را میهمان بودیم، اخبار مهمتی هم نیست.

چهارشنبه چهارم آذر: ناهار میهمان غلامرضاخان و شب رامیهمان زیرخان فارسیمدان بودیم. عصر رادیو لندن اطلاع داد که در مجلس عوام انگلستان از آقای (ایدن) وزیر خارجه انگلستان توضیحاتی راجع به نفت ایران خواستند. او هم جواب داد که دولت فعلی ایران مایل است که روابط دوستانه با دولت انگلیس برقرار کند به

۱۴۸. اصل - دوم.

۱۴۹. اصل - هستند.

شرطی که قبلاً کارنفت تمام شود و دولت انگلستان قانون ملی شدن صنعت نفت را به همان شرایط به رسمیت بشناسد و دولت انگلیس به هیچوجه حاضر نیست کاری که در دولت سابق (دکتر مصدق) گذشته به رسمیت بشناسد. مسلماً من منتهای کوشش را می‌نمایم که ۱۵۰ کمپانی نفت انگلیس و حیثیت دولت انگلیس محفوظ بماند.

پنجشنبه پنجم آذر: خبر مهمی نیست. باران می‌بارد، ما هم ناچار در خانه زریرخان ماندیم، ناهار هم میهمان امان‌الله خان بودیم. رادیو فقط نطق‌های (ایدن) را تکرار کرد و اطلاع ۱۵۱ داد که (آقای هوور) کارشناس نفت آمریکا، از آمریکا برای لندن پرواز می‌نماید که دنباله مذاکره نفت ایران و انگلیس را ادامه دهد.

جمعه ششم آذر: به واسطه بارانی بودن و آمدن سیل تا ظهر امکان حرکت نبود بعد از ظهر هوا بهتر شد، زیادخان و محمد حسن خان دره‌شوری، الیاس خان و عبدالله خان کشکولی برای خانه‌شان که در (شاپور) و (تنگ‌چکان) است حرکت کردند. من هم خواستم بیایم به (بادکان) به اردو، امان‌الله خان مانع شد و شب را برای شام نگاه داشت.

شنبه هفتم آذر: صبح با تشکر و امتنان زیاد از پذیرائی حقیقی پر از محبت و صمیمیت فارسیدانها به اتفاق ملک منزه، خان آمدیم به (بادکان). هوا فوق‌العاده خوب و صحرا سبز شده، یعنی این سه، چهار روز خیلی قشنگ شده است. فوراً حمامی رفته عصر هم رفتم گردش، دو دراج شکار کردم. شب هم رادیوی لندن اطلاع داد که امروز مستر ایدن وزیر خارجه انگلستان پیغام دوستانه به آقای عبدالله انتظام وزیر امور خارجه ایران داد. ابراهیم خان سامی کلانتر سمیرم که از پانزیر همراه ما بود از فیروزآباد آمد.

یکشنبه هشتم آذر: در (بادکان) توقف [کردم]، شرحی محمّد بهمن‌بیگی از شیراز نوشته بود که از طهران آمدم. اخیراً اعلامیه‌ای به امضاء شما توده‌ای‌ها منتشر کرده‌اند که خیلی شدید است و آمریکائی‌ها را زیاد نگران کرده است. من آنها را قانع کردم ولی مایلند شما تکذیب نمایند. بعد آمریکائی‌ها مایلند دولت زاهدی را جداً تقویت کنند و با کمونیزم مبارزه نمایند و یکی از این عاملین هم قشقائی‌ها باشند.

دوشنبه نهم آذر: بعد از ظهر با اتومبیل رفتم به (قامور) خانه جهانگیرخان دره‌شوری در خود (قامور). دیدم سرهنگ جباری رئیس هنگ ژاندارمری شیراز با سرگرد ۱۵۲ رئیس

۱۵۰. اصل - که جون.

۱۵۱. اصل - داد.

۱۵۲. در جلوی نام سرگرد چیزی نوشته نشده است.

ژاندارمری کازرون منتظر من هستند. مقداری صحبت کردیم، حس کردم که قشونی ها از آمدن من به این حدود نگران هستند چون در ضمن صحبت گفت: آقای سرلشکر گرزنی رئیس ناحیه چهار جنوب اظهار می داشت که قشقانی ها عده جمع می نمایند و گویا خیال دارند به یکی از پاسگاه های مهم حمله کنند. من او را مطمئن کردم که چنین تصمیمی فعلاً نداریم، بعد هم شرحی به سرلشکر گرزنی نوشته اطمینان دادم. شام میهمان جهانگیرخان بودیم، زریرخان و حسینخان کلانتران فارسیمدان هم آمدند.

سه شنبه دهم آذر: ناهار میهمان ابراهیم خان دره شوری بودیم بعد از ظهر آمدیم به (بادکان) منزل.

چهارشنبه یازدهم: صبح رفتیم شکار (دراج)، کلیتاً دوازده تا دراج زده شد که با اتومبیل فرستادم به (باچان)، از آنجا هم (برقی کمرو) ببرد فیروزآباد برای والده. بعد از ظهر هم آمدیم روی (کان گره) روبروی (جوب ترکی). رادیوها اطلاع داد [ند] که آقای سپهبد زاهدی در مدت دو روز اخیر یک صد و بیست نفر از وکلاء و سناتورها و تجار و رجال را خواسته است برای مشورت جهت اصلاح و تجدید رابطه بین انگلستان و ایران.

پنجشنبه دوازدهم: رادیو طهران مطابق معمول اظهاری نکرد ولی رادیو پاکستان اظهار داشت که سرلشکر زاهدی نخست وزیر ایران تصمیم گرفته است رابطه سیاسی را با انگلستان شروع کند و انگلستان هم کارداری قبلاً می فرستد که هیچوقت در ایران نبوده است (عقیده دارم البته این تصمیم سپهبد زاهدی تمام ملت ایران را سخت متأثر کرده است و با این عمل غرور ملی ایران را که در مدت سه سال اخیر به دست آورده، از بین می برد ۱۵۳).

جمعه سیزدهم: رادیو لندن اطلاع داد که تا بیست و چهار ساعت دیگر اطلاعیه مشترک بین ایران و انگلستان منتشر خواهد شد و وزیر خارجه انگلستان گفته است البته با این ترتیب راه حل مسئله نفت آسانتر خواهد بود (حقیقتاً لعنت به سپهبد زاهدی). آیت الله کاشانی هم اعلامیه داده است که تا مجلس تصویب نکند سفر انگلستان نمی تواند بیاید و مبارزه خواهد کرد. حسین مکی هم چنین اعلامیه ای داده است. (ولی این اعلامیه ها به درد نمی خورد. نظرم آمد روزی که به آیت الله کاشانی و مکی

التماس‌ها کردم و چنین روزی را تذکر دادم و خاطر نشان کردم که این نفاق بین شما و مصدق، آخر مملکت را به باد می‌دهد. حتی به کاشانی گفتم: شما جانشین شیخ فضل‌الله نوری خواهید شد و متفورالمه می‌شوید، نکنید، با مصدق بهم نزدیک، خودخواهی نکنید، امروز وقت این خودخواهی‌ها نیست. چاره نشد و سید ابوالقاسم آیت‌الله کاشانی کاری کرد که مملکت را به باد داد. گرچه حرفهای مصدق منطقی و صحیح بود ولی ایشان هم زیاد لجاجت کردند و به نصایح و التماسهای من و دوستان گوش ندادند.

شنبه چهاردهم آذر: بعد از ظهر به (شور حسین آباد) به شکار آهو رفته چند (آهو) زده شد، یکی خودم زدم. شب رادیوها مطالبی را که ذیلاً نگاشته می‌شود ایراد کردند: رادیوهای خارجی (پاکستان و دهلی) چنین بیان نمودند: در تهران و لندن در یک موقع برقراری روابط سیاسی و دیپلماسی دو کشور اعلام گردید. در اعلامیه تذکر داده شد، بدون درنگ دولتین سفیرکبیرهای خود را گسیل دادند و در نزدیکترین وقت که طرفین مایل باشند اقدام برای حل مسئله نفت بشود. در اعلامیه تذکر داده شده که هر دو کشور به هم اعتماد کامل دارند. آیت‌الله کاشانی اعلامیه‌ای در تهران منتشر کرد. و به طرفداران خود اکیداً ابلاغ کرده‌اند که به عنوان عزا و اعتراض از این عمل دولت بازوبند سیاهی به بازوهایشان ببندند و شعارهای اعتراض آمیز بالای مغازه‌ها نصب کنند. وی در اعلامیه اضافه کرد تا آخرین قطره خون خود مبارزه خواهد کرد. در اعلامیه گفته است. این عمل غیرقانونی است و عاقبت با مخالفت شدید ملت مواجه خواهد شد، زیرا این موضوع مخالف با اراده مردم است. بیانات زیر را زاهدی خطاب به ملت از رادیو ایراد کرد: چون در اثر بسته شدن سفارتخانه انگلستان و قطع رابطه بین دو کشور، نه تنها در حل مسئله نفت پیشرفتی حاصل نشده بلکه به ملت ایران زیانها و آسیبهای فراوان وارد آمده، اینک دولت انگلستان قول داده مصالح ایران بطور دلخواه عمل شود و با حسن نیت حاضر است در حل مسئله نفت اقدام کند. دولت فعلی حاضر گردید با آن دولت روابط سیاسی خود را برقرار سازد که اقدام به حل مسئله نفت بشود، تجدید دوستی هر دو کشور گردد.

یکشنبه پانزدهم: در منزل به سر بردم. هوا نسبتاً سرد بود. غروب ابوالفتح بهمنی از شیراز آمد. محمد حسینخان در شیراز سرلشکر گرزن را ملاقات کرد و سرلشکر عزیزی فرمانده لشکر زیاد اظهار خصوصیت و تقاضای رفتن مرا به طهران می‌نموده‌اند. محمد حسینخان جواب داده است تا یک هفته دیگر می‌آید به فیروزآباد، با خودش مذاکره

کنید. قرار بود والده هم تشریف ببرند شیراز که دوشنبه با قطار پرواز کند جهت طهران برای معالجه^{۱۵۴}.

دوشنبه شانزدهم آذر: بعد از ظهر آمدم به (شورابدل خان). به قراری که رادیو لندن و رادیو پاکستان اطلاع می دهند، دیروز و امروز در طهران تظاهراتی بر علیه روابط مملکتین انجام^{۱۵۵} شده و امروز دو نفر در دانشگاه کشته شده^{۱۵۶} و عده ای را حکومت نظامی توقیف کرده است و دولت ایران هم اعلامیه داده است که خائنین مرتکب این عملیات شده اند، (غافل از اینکه خود دولت خائن است).

سه شنبه هفدهم: آمدم در (حسین آباد) به خانه ملک منصورخان، در راه هم سوارها هشت آهو زده بودند که یکی را ملک منصورخان زده بود. بعد از ظهر نامه ای از امان الله خان و غلامرضاخان فارسیدان آمد: چون ما بزرگتر هستیم و به کار کلانتر طایفه فارسیدان، زریرخان و حسینخان مداخله می نمایم لذا ما از تو قهریم و خدا حافظ. من هم حیدرخان جعفر بگلو را با اتومبیل فرستادم و گفتم: آقایان را بیاورد و بگوید چون تا به حال در طایفه فارسیدان چنین چیز و مطلبی نبوده، همیشه با مشورت هم کار می کردند، من نمی دانم. حالا بیائید شما بزرگتر هستید کلانتر باشید. زریرخان و حسین خان هم گفتند ما حرفی نداریم. حیدرخان رفت. رادیو لندن و رادیو پاکستان اظهار داشت: (آقای رایت = WRITE) از طرف دولت انگلستان به عنوان رایزن سفارت بزودی برای ایران حرکت [می] کند.

چهارشنبه هیجدهم: غیر از ورود مستر (نیکسون)^{۱۵۷} معاون ریاست جمهوری آمریکا به طهران که با آب و تاب زیادی می گفتند، خبری نبود.

پنجشنبه نوزدهم: نامه ای از جناب آقای خسروخان رسید که زودتر برای فیروزآباد حرکت کنم. عقیده داشتم امروز صبح حرکت نمایم. از نیمه شب باران شروع به باریدن و تمام روز ادامه داشت. رادیو پاکستان و دهلی اظهار داشتند دیروز که (نیکسون) وارد

۱۵۴. در ابتدای صفحه ۳۱۹ دست نوشته چنین آمده. روز بدبختی و نکبت ایران و رفتاری شرمناک سپهدی زاهدی.

۱۵۵. اصل - اعتراض.

۱۵۶. تعداد کشته شدگان در روز شانزده آذرماه ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران سه نفر بودند. احمد قندی -

مصطفی بزرگ نیا و شریعت رضوی.

۱۵۷. اصل - نکن.

طهران شد، در چند جا تظاهرات ضد آمریکائی صورت گرفت و عده‌ای بازداشت شدند. دولت اعلامیه‌ای منتشر و از واقعه‌ایکه روز دوشنبه شانزدهم آذر در جلو دانشگاه طهران رخ داده اظهار تأسف نمود و اعلام کرد که محرکین آن تحت تعقیب قرار گرفته و مجازات خواهند شد.

جمعه بیستم آذر: تا ظهر هوا ابری بود، بعد از ظهر حرکت کردیم. هوا فوق العاده خوب و مطبوع، سوار اسب در جلگه مصفا و سبز (حسین آباد) نمونه‌ای از بهشت بود، متأسفانه ناراحتی خیال نمی‌گذارد. در راه هم مقداری آهو بود، هشت تا زده شد که دو تا را آقای ملک منصورخان زد. شب آمدیم به (چهل تن). تمام آب مصرفی، آب باران بود.

شنبه بیست و یکم آذر: صبح که از خواب برخاستم تا باران شروع کرده است به آمدن، تا ظهر آمد. عصر حرکت کرده آمدیم به (تل بزی). نه آهو زده شد که یکی را ملک منصورخان زد. و قاصدی هم از نزد خسروخان آمد، خواهش کرده است که زودتر بروم فیروزآباد.

یکشنبه بیست و دوم: موقع خواب کا کا پرویز از نزد خسروخان آمد، شرحی نوشته بود که زیادخان دره شوری، و الیاس خان و فریدون خان کشکولی برای طهران رفتند. البته همه الیاس خان را می‌شناختند که آدم سُست و جاه‌طلب می‌باشد، ولی از بی خبر رفتن زیادخان همه به قدری تعجب کردند که حال بهت پیدا شد. بعد از قرارداد پانیز و قسم هائی که به قرآن خورده شد، چگونه این آقایان چنین بی‌غیرتی کردند و بدون اطلاع رفتند؟ شب هم مختصر باران می‌آمد، تصمیم گرفتیم. ساعت هشت و نیم صبح حرکت کردیم. باران هم شروع به آمدن کرد تا (باچان) که چهار فرسخ قدری هم بیشتر است اسب رانیدیم. باران قطع شد دو بعد از ظهر، البته پس از صرف غذا و جای حرکت کرده پنج بعد از ظهر آمدیم به (تنگ خره). اتومبیل آمده بود سوار شده رفتیم به (بایگان) منزل خسروخان، تقریباً نه فرسخ راه آمدیم و هیچ آثار خستگی نداشتیم. در راه هم یک آهو شهباز شهبازی زد. یک «پازن» غلامرضاخان فارسیمدان، دو بزکوهی هم من. کامییز قشقائی و غلامرضاخان و زریرخان فارسیمدان، جهانگیرخان و مرتضی خان دره شوری بامن بودند. شب در بایگان ماندیم. خسروخان هم خیر تازه و مهمی نداشت.

دوشنبه بیست و سوم: صبح هوا بارانی بود، آمدیم به فیروزآباد. از ساعت ده صبح شروع به باریدن کرد، الساعة که ساعت نه بعد از ظهر است سیل آسا می‌بارد و حقیقتاً این

باران اهالی این سامان را زنده کرد. خیر هم هیچ نداریم.

سه شنبه بیست و چهارم: از هیچ جا خبری نبود، باران هر چه شدیدتر می بارد و از همه جا سیل ها سرازیر شده است.

چهارشنبه بیست و پنجم: باران ادامه دارد. از ساعت هشت صبح تا شب بسیار شدید بارید. عصر رفتیم تماشای سیل رودخانه. شاید ده سال است که چنین سیلی نیامده و قسمت عمده راه شوسه را آب گرفته است. تلگراف خانه هم اطلاع داد که سه روز است در (خنج) و آن قسمت ها برف می بارد.

پنجشنبه بیست و ششم: هوا باز شد. رادیو اطلاع داد که آیت الله کاشانی با زاهدی ملاقات کرده و اظهار داشته اینهائی که تظاهر می نمایند و اختلال می کنند باید گرفته و حبس شوند (حالا دیگر آشکار شد که آیت الله کاشانی از نوکرهای مخصوص انگلیسیها بوده است^{۱۵۸}).

۱۵۸. نظر شخصی مؤلف درباره مرحوم آیت الله کاشانی می باشد که عیناً نقل شد. مرحوم آیت الله کاشانی در عراق علیه مداخلات انگلیسی ها همراه با ملبون آن کشور در جریان جنگ جهانی اول در مبارزه با آنها شرکت داشت. در بهمن ماه ۱۳۲۷ پس از ترور محمدرضا شاه تبعید شد. وی از شعار ملی کردن صنعت نفت و نخست وزیری دکتر مصدق پشتیبانی کرد. در قیام روز سی ام تیر ۱۳۳۱ در برانداختن دولت قوام السلطنه نقش قاطعی داشت. ولی متأسفانه توطئه نفاق افکنانه ای که بدست اشخاصی چون مظفر بقایی - حسین مکی - و حائری زاده که جناح راست جبهه ملی را تشکیل می دادند و جناح دربار چون جمال امامی - سید مهدی میراشرفی شمس قنات آبادی و بهادری صورت گرفت، با استفاده از کرسی نمایندگی مجلس علیه دکتر مصدق موضع گرفتند و توانستند مرحوم کاشانی را رودر روی مرحوم مصدق قرار دهند. این رودر روی در نهایت به نفع دربار و به ضرر ملت ایران و نهضت ملی تمام شد. مرحوم کاشانی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ از زاهدی پشتیبانی نمود. و گفت که (دولت جناب زاهدی که خود یکی از طرفداران جبهه ملی بود تصمیم دارند که شرافتدانه از حیثیت و آبروی ملت ایران دفاع نموده و در راه صلاح ملت حداکثر فداکاری را بنماید). در هفته های اول زمامداری سرلشکر زاهدی یا او روابط صمیمانه ای داشت ولی پس از چندی او را دیکتاتور و رفتارش را قرون وسطایی توصیف کرد. و گفت که (هیچوقت وضعیت مملکت به این اندازه اسف انگیز و دلخراش نبوده و آزادی جز برای عمال انگلیس وجود نداشته است) پس از تجدید رابطه سیاسی دولت کودتا با انگلستان و تصویب قرارداد کنسرسیوم، آیت الله کاشانی فعالیتی نداشت و ماهها به حال انزوا زندگی می کرد. در جریان محاکمه و اعدام رهبران فدائیان اسلام در ارتباط با قتل رزم آرا او را به دادگاه احضار کردند. و سرانجام در آبان ماه ۱۳۴۰ در بیمارستان بستری و شاه و زاهدی از او ملاقات نمودند و سرانجام در تاریخ ۲۳ اسفندماه ۱۳۴۰ درگذشت. تلخیص از جنبش ملی شدن ص ۳۵۶. ۳۵۷.

جمعه بیست و هفتم: از صبح باران شروع کرده است، یعنی از روز پنجشنبه گذشته که می بارد هیچ قطع نشده است.

شنبه بیست و هشتم: قبل از ظهر باران متوقف شده ۱۵۹ و به تدریج هوا باز شد. بعدازظهر آفتاب خوب و گرمی شد، ولی ابرها به کل نرفته است. از نصف شب باران به شدت ادامه دارد تا بعدازظهر، هوا نسبتاً باز شد. آقایان جهانگیرخان و مرتضی خان دره شوری و غلامرضاخان و زریرخان فارسیمدان با زحمت زیاد از رودخانه عبور کردند که بروند (بایگان) به امید اینکه فردا بروند برای (گره فامور).

یکشنبه بیست و نهم: بعد از نصف شب باران شروع و صبح ساعت هشت به قدری شدید بارید مثل اینکه از آسمان سیل می آید، تا شب ادامه دارد. تلگرافی از سرلشکر گرزن آمد که برای فردا صبح ساعت هشت و نیم منتظر است. جواب دادم که راه عبور و مرور را سیل مسدود کرده است، هر وقت راه باز شد می آیم. دیشب هم رادیو اطلاع داد که بنا به تقاضای نخست وزیر سپهبد زاهدی، مجلس سنا و شورا را شاه منحل کرد.

دوشنبه سی ام آذرماه سی و دو: امروز عصر برای شیراز و بعد برای طهران حرکت می نمایم.